نور خوزستان آن لاین: www.NoorDaily.ir
روابط عمومی: NoorDaily@yahoo.com

نگاهی کوتاه به زندگی و زمانه مرحوم حاج محمدکاظم امجد مجاهد نستوه انقلاب اسلامی؛

حاج محمدکاظم روایتگر صفحه‌ای از تاریخ انقلاب و بخشی از هویت مردم این دیار



حاج محمدکاظم امجد از نیروهای فعال و سرشبکه‌های دوره شکل گیری انقلاب اسلامی در اهواز بود که قبل از پیروزی انقلاب برای خدمت به مستضعفین و گسترش فعالیت انقلابی و مبارزاتی به سیستان و بلوچستان رفت.

وی در ۲۰ فروردین سال ۱۳۲۶ در اهواز متولد شد.

پدرش- شیخ محمدطاهر امجد - از روحانیون اهل فضل بود که تمام عمر خود را به تحصیل و تعلیم علم گذراند. پدر حاج محمدکاظم بنیانگذار مدارس اسلامی بود که ابتدا کارش را در شوشتر شروع کرد و پس از مهاجرت به اهواز مدرسه دیگری در اهواز دایر کرد.

با اینکه استخدام آموزش و پرورش دوران پهلوی بود ولی به شدت با حکومت وقت زاویه داشت.

به نحوی که در جریان متحدالشکل کردن لباس‌ها در دوران استبداد رضاخانی تن به جبر حکومت نداد و لباس روحانیت را از تن در نیاورد. به همین دلیل از آموزش و پرورش اخراج و مدرسه اش تعطیل شد.

ایشان با تمام سختی و تنگی معیشت همچنان راه خود را ادامه داد و تعلیم و تربیت را به شیوه های دیگر دنبال کرد تا فرزندان این کشور در دامان حکومت پهلوی تربیت نشوند.

حاج محمد کاظم از همان کودکی با کتابخانه بزرگ پدر خو گرفت و مطالعه را آغاز کرد. تربیت پدر و در کنار آن مطالعه کتب مختلف باعث شکل گیری ایدوئولژی ضد شاهنشاهی و استبداد در او شد. هر چند این روحیه در تمام اعضای خانواده و برادران و خواهران حاج محمد کاظم پدیدار بود ولی آشنایی ایشان با انجمن های اسلامی دانشوران در اهواز باعث شد یک قدم در مبارزات علیه حکومت پهلوی از بقیه اعضای خانواده پیشی بگیرد.

دایره ارتباطاتش را محدود به قشر یا گروه خاصی نمی کند.

هر کس علاقه ای به مبارزه با طاغوت و ظلم دارد را میبیند و عقایدش را می‌شنود.

از بازاری ها تا دانشجویانی که از استان های مختلف در دانشگاه اهواز جمع شده اند.

فعالیت‌هایش آنقدر زیاد شده بود که راهی جز تبعیدش به سیستان و بلوچستان پیدا نکردند، ولی هیچ کس خبر نداشت این تبعید آتش اشتیاق او در مبارزه و جهاد را را شعله‌ورتر می کند.

ارتباطش با دانشجویان سیستانی که در دانشگاه اهواز با آنها آشنا شده بود زمینه شکل گیری ارتباطات و فعالیت های جدید و بیشتر او در سیستان و بلوچستان می‌شود.

دوران تبعیدش در سیستان با تبعید امام شهید مصادف می‌شود و همنشینی با ایشان عمق بیشتری به علم و احساس حاج محمد کاظم می‌دهد.

حضورش در زابل آنقدر برای حکومت طاغوتی دردسرساز میشود که او را به تهران منتقل می‌کنند در دادگاه نظامی به اعدام محکوم شد. اما در آن سال‌ها رژیم شاهنشاهی برای کاهش فشار از افکار عمومی در اقداماتی فریبکارانه احکام مبارزین را با تخفیف ابلاغ می کرد و حکم اعدام ایشان در آن برهه به حبس ابد تقلیل یافت. البته این ابد به شرط اعدام یا همان حبس ابد به علاوه ده سال است. زندانی معمولی در حبس ابد بعد از ۳۰ سال آزاد می‌شود اما محکوم به ابد به علاوه ده سال بعد از تحمل ۳۰ سال در صورت زنده بودن اعدام می‌شد.

ساواک که دستگیرش می کند ۹ ماه تمام خانواده از او بی خبر بودند. مادر حاج کاظم به همراه برادرهای بزرگ‌تر در این ۹ ماه به تمام مراکز و امکان نظامی و امنیتی که می‌شناختند سر می‌زنند تا اینکه رد و نشانی از او بیابند اما دریغ از یک توضیح روشن و واضح به خانواده مضطرب و چشم انتظار. تا اینکه بعد از ۹ ماه نامه‌ای تک خطی به دستشان میرسد: (من محمد کاظم امجد هستم. حالم خوب است. در زندان قصر هستم.)

مادر و برادرها همراه تک خواهرشان راهی تهران میشوند.

شیرینی دیدن عزیز خانواده را یک صحنه و یک جمله تلخ میکند. رنگ زرد و دستمال به سر بسته حاج محمد کاظم را که می‌بینند، میپرسند اینجا چه خبر است؟ حاجی فقط یه کلمه جواب میدهد: (اینجو هله ولا به راهه.)

پیغام رمزی بعدی حاج محمد کاظم برای برادر است: به محمد تقی بگید سرما داره از راه میرسه، حتما داروهاشو بخوره. همین جمله کافی بود تا برادر کوچکتر متوجه بشود که هر لحظه ممکن است ساواک سراغ او هم بیاید.

چندین سال زندانی و شکنجه‌ها بدن حاج محمد کاظم را نحیف میکند ولی همتش در قفس بلند پروازتر میشود.

آزادی از زندان فصل جدیدی در زندگیش باز می کند.

هر چه میگویند تهران بمان و مسولیتی بگیر، زیر بار نمی رود. دل بستگی و دینی که به خوزستان احساس میکرد او را به خانه باز میگرداند.

یک ماه قبل از پیروزی انقلاب آزاد میشود. بعد از شکنجه‌ها و فشارهایی که مدت ها تحمل کرده هنوز هم ذره ای از هدفش دور نشده. هنوز گرد راه از سر و صورت برنداشته بود که در تجمعات ضد پهلوی در اهواز به عنوان سخنران انتخابش می کنند.

قرار بود آیت الله خزعلی در دانشگاه سخنرانی کند و بعدش حاج کاظم که علیه حکومت روشنگری کند. سخنان آیت الله خزعلی به انتها نرسیده بود که نیروهای نظامی پهلوی به دانشگاه میریزند و با هر سلاحی به مردم حمله می کنند.

تانک‌ها ماشین های مردم را زیر می گیرند، بعضی ماشین ها از جمله ماشینی که حاج کاظم را با آن به دانشگاه برده بودند را یا آتش میزنند یا از کار می اندازند. صدای شلیک از گوشه گوشه اهواز به گوش میرسد.

شاید این اولین باری بود که فضای دانشگاه شاهد تیراندازی است. چند تن از مردم اهواز به شهادت میرسند.

تعدادی از نیروهای مردمی حاج کاظم را بین جمعیت فراری می‌دهند. می دانستند با سابقه او اگر اینبار دست نیروهای پهلوی بیوفتد دیگر جان سالم به در نخواهد برد. آن روز شوم را بعدها چهارشنبه سیاه اهواز نام گذاری کردند.

حاج کاظم تا آخرین لحظات از مبارزه با حکومت طاغوتی دست نکشید، تا سرانجام بانگ پیروزی در سراسر ایران بلند شد. بعد از سرنگونی حکومت زندگی حاج کاظم هم رنگ و بوی دیگری می گیرد. پس از سال‌ها دوری به اداره بهداری که محل اصلی کار و خدمتش بوده باز می گردد و کارش را در لباس و جبهه جدیدش شروع می کند.

همین که صدام هوس دست درازی به ایران به سرش میزن، حاج محمد کاظم که هر کجا به او نیاز داشتند با تمام قوا حاضر بود آماده خدمت می‌شود و مسئولیت ستاد تدارکات جبهه از طرف استاندار وقت به او محول می گردد.

برخی فعالیت‌ها و مسئولیت‌های این مبارز خستگی ناپذیر در بعد از انقلاب از این قرار است:

- کارمند بهداری که بعدها با دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور تلفیق شد
- اولین مدیرکل بنیاد مستضعفان استان خوزستان
- رئیس ستاد تدارکات جبهه
- مسئول شاخه خوزستان حزب جمهوری اسلامی

اعتبار حاج محمد کاظم آنقدر زیاد است که او را برای غربال کردن نیروها و مسئولین مهم استانی انتخاب می کنند ریاست اداره کارگزینی استانداری را به او می دهند.

در تمام این مسئولیت‌ها لحظه‌ای چیزی برای خود و خانواده‌اش نخواست.

حتی وقتی برادر بزرگترش مرحوم عبدالحمید امجد در حین مدیریت هتل فجر اهواز و ساماندهی به مجروحین و مداوای آنهادچار سانحه می‌شود و بعد از چند روز از دنیا می‌رود حاج کاظم حاضر نمی‌شود از بین چندین خانه‌ای که در سازمان مستضعفین دستش بود یکی را برای خانواده برادرش استفاده کند. او برای آزادی و آزادگی نه تنها قدمی ناحق برنمی‌دارد بلکه گاهی از حق خود هم می‌گذرد تا آخرین بندهای دنیا را از پای خود باز کند.

اواخر جنگ او را برای مسولیتی انتخاب میکنند که یکی دیگر از زوایای جذاب شخصیتش را به نمایش می گذارد.

چریکی که در سخت ترین شرایط جنگیده حالا در لطیف ترین عرصه جهاد حاضر می‌شود و یاد پدر را زنده می کند، - مشاور فرهنگی استاندار و معاون فرهنگی دانشگاه آزاد واحد اهواز.او حتی از وظایف تعریف شده سازمانی پا را فراتر می‌گذارد و با ارتباطاتی که دارد جزو بنیانگذارانی است که برای اولین بار میز حقوق را در دانشگاه‌های استان خوزستان راه اندازی می کند.

با وجود اینکه او معاون فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز بوده است اما وقتی متوجه نیاز استان با دانش‌آموختگان دانشگاهی در رشته حقوق می‌شود هم و غم خود را معطوف می‌کند تا این خلأ استراتژیک در استان حل شود.



عازم تهران شده و به سراغ یکی از دوستان قدیمی‌اش به نام دکتر مکرمی می‌رود.

دکتر مکرمی که از حقوقدانان حقوق بین‌الملل و یکی از وکلای ایران در دادگاه‌های بین‌المللی است نمی‌تواند روی حاج محمدکاظم امجد را زمین بگذارد و دعوت او را اجابت کرده برای تدریس و کمک به راه‌اندازی رشته حقوق در دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز اعلام آمادگی می کند.

اما حاجی فقط آمادگی و حضور او را نمی‌خواهد و این می‌شود که دکتر مکرمی تنی چند از دوستان حقوقدان خود را برای تکمیل حلقه اساتید گروه حقوق دانشگاه آزاد واحد اهواز همراه کرده و این چنین اولین نسل از تربیت یافتگان رشته حقوق در دانشگاه‌های اهواز به وجود می آیند که بعدها تمام جریانات حقوقی در مجامع قضایی و دانشگاهی مرهون این اقدام حاج محمدکاظم امجد میگردد.

تمام این فعالیت‌ها وقتی شگفت‌انگیز می‌شود که حاج محمدکاظم حتی یک ریال برای انجام آنها نگرفت.

هر حقوقی که برایش واریز کردند را به حساب دانشگاه برمی‌گرداند و با همان حقوق علوم پزشکی زندگی را می گذارند.

معتقد بود برای این انقلاب باید بیش از این‌ها کار کنیم و همان یک حقوق از محل اصلی خدمت کفایت می کند.

مجاهد خستگی ناپذیر یعنی امثال حاج محمد کاظم که دست از خدمت برنداشت و بعد از تمام فعالیت‌هایش باز هم به علوم پزشکی بازگشت و مسئولیت‌هایی مانند

- گزینش دانشگاه علوم پزشکی
- معاون امور حقوقی دانشگاه علوم پزشکی
- عضو و رئیس انجمن اسلامی کارمندان دانشگاه علوم پزشکی
- رئیس روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی
- رئیس اداره بازرسی دانشگاه علوم پزشکی
- و...

را برعهده گرفت.

فارغ از مسئولیت‌های رسمی، وی در تمام سالها یک فعال انقلابی بود که در صحنه های مختلف انقلاب از طریق سخنرانی‌های آتشین و فعالیت‌های میدانی فعالیت می کرد.

در و دیوار شهر اهواز سخنرانی‌های احساسی و حماسی او بعد از شهادت شهید مجدزاده و شهید جمالپور را از یاد نخواهد برد.

این روحیه حماسی را از نان پدر در خون خود داشت. توجهش به هر چیزی که مربوط به اهل بیت است شهره خاص و عام بود. از مناسبت های شهادت و ولادت تا تفکر و ایدوئوژی تا اخلاق و منش اهل بیت.

حاج محمدکاظم بعد از عمری تلاش و قبول مسولیت های مختلف حتی پس از بازنشستگی هم دست از تلاش برنمیدارد و آسایش و گوشه نشینی را بر خود حرام میدانست.

او پس از بازنشستگی از علوم پزشکی چند صباحی در شورای نگهبان استان خوزستان مشغول به خدمت می شود.

شناخت درونیات آدم ها یکی از خصوصیاتی است که بدون استثنا گفته همه دوستان اوست.

ریشه این خصوصیت را هم میشود در تقوا حاج محمدکاظم دانست، هم در مطالعات و همنشینی با مبارزین و گروه های مختلف مجاهدین و توده ای و امثال اینها دانست.

حاج محمدکاظم از سال های قبل انقلاب تا گوشه زندان تفکرات زیادی دید و آنها رو یک به یک بررسی کرد تا نقطه امید و مسیر گمراهی را اکتسابی بیاموزد.

بعد از این همه سال با اولین مواجه ها از درونیات و تفکرات انسان ها آگاه می‌شد و ریشه کلام و برخوردشان را تشخیص می‌داد.

این بصیرت باعث شد مسولیت های مختلفی برای غربال انسان ها به او محول می کنند.

بعد رای مجلس ششم به عدم به کارگیری بازنشستگان، حاج کاظم از شورای نگهبان استعفا می‌دهد. ولی این موضوع هم جلودارش نیست و نتوانست او را متوقف کند.

زنده کردن یاد پدر در سال های آخر و تدریس دینی و قرآن و پرورشی در مدرسه غیرانتفاعی سنگر دیگه ای که حاج محمدکاظم خستگی ناپذیر در آن جهاد را ادامه میدهد.

تنها و تنها قضای خداوند او را در بستر بیماری می خواهد، تا شاید کمی آرام بگیرد ولی ای کاش بیماری می گذاشت.

خاطرات همچون اویی را باید ثبت و ضبط کرد، نه برای اینکه ما او را دوست داشتیم و یا سالها او را می‌شناختیم، بلکه به خاطر اینکه حاج محمد کاظم و حاج محمدکاظم‌ها روایتگر صفحه‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی و بخشی از هوی جمعی همه مردم این دیار هستند.

روحش قرین رحمت و همنشین آنهایی که دوستشان داشت.